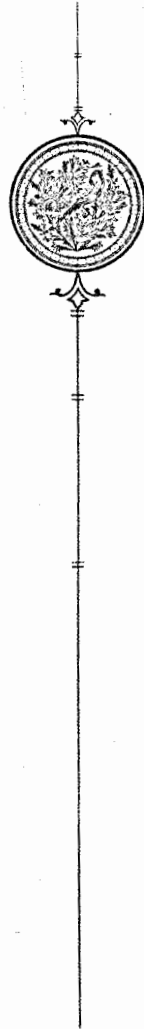




# لغت محلی شوستر

از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری

تصحیح و تحقیق  
مهدی کدخدای طراحی





|                     |                                                                                                      |
|---------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | کدخدای طراحى، مهدى، ۱۳۵۰-                                                                            |
| عنوان و نام پدیدآور | لغت محلى شوشتر/ تصحيح و تحقيق دكتر مهدى كدخدای طراحى.                                                |
| مشخصات نشر          | تهران: انتشارات دكتر محمود افشار با همكارى سخن، ۱۴۰۰.                                                |
| مشخصات ظاهرى        | ۷۳۳ ص.                                                                                               |
| فروست               | مجموعه انتشارات ادبى و تاريخى دكتر محمود افشار يزدي؛ شماره ۲۹۴. گنجینه زبان و ادبيات فارسى درى؛ ۱۰۵. |
| شابك                | ۸-۱۷-۶-۷۷۰۶-۶۲۲-۹۷۸                                                                                  |
| وضعيت فهرست‌نويسى   | فيا                                                                                                  |
| يادداشت             | نمايه.                                                                                               |
| موضوع               | شوشترى -- اصطلاح‌ها و واژه‌ها                                                                        |
| موضوع               | Shushtari Dialect -- Glossaries, Vocabularies, etc.                                                  |
| رده‌بندي كنكره      | PIR ۳۲۸۶                                                                                             |
| رده‌بندي ديويى      | ۳۹۸/۹ فا                                                                                             |
| شماره كتابشناسى ملي | ۸۴۷۱۹۸۸                                                                                              |

# لغت محلی شوشتر



از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری

تصحیح و تحقیق



دکتر مهدی کدخدای طراحی





مجموعه انتشارات  
ادبی و تاریخی  
موقوفات دکتر محمود افشار

[۱۰۵]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق  
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات  
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



## لغت محلی شوستر

از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری



دکتر مهدی کدخدای طراحى (عضو هیئت علمى دانشگاه پیام نور)

کاوه حسن بیگلر

زینب نورپور جویباری

صدف

آزاده

حقیقت

۲۲۰۰ نسخه

۱۴۰۰

تصحیح و تحقیق

گرافیسست، طراح و مجرى جلد

صفحه‌آرا

لیتوگرافى

چاپ متن

صحافى

تیراژ

چاپ اول

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه پارک وی، خیابان عارف‌نسب، کوی لادن، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ - ۲۲۷۱۷۱۱۵ - ۲۲۷۱۷۱۱۵ - ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵ - ۶۶۹۵۳۸۰۴ - ۶۶۹۵۳۸۰۴ - ۶۶۹۵۳۸۰۴ - ۶۶۹۵۳۸۰۴

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵ - ۶۶۹۵۳۸۰۴ - ۶۶۹۵۳۸۰۴ - ۶۶۹۵۳۸۰۴



## شورای تولیت

### متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)  
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قفنامه)

### متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - دبیر)  
سید محمود دعایی (نایب رئیس شورا) - دکتر احمد میر (بازرس) - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

### هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیئت مدیره) - دکتر محمد اسلامی (نایب رئیس هیئت مدیره)  
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر عامل) - محمد رضا رضاییزادی (خزانه دار)

### درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار  
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب واقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهربانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار  
بهرروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیئت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح  
دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی



## یادداشت واقف

### اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

### دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

### سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

### چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشنندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

### پنجم

بر اساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان شناسی به طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقفنامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

### ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

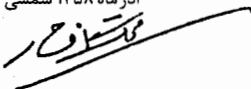
### هفتم

چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می باشد.

### هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی  
آذرماه ۱۳۵۸ شمسی





کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هایی که به قلم واقف منتشر شده و یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشت، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غایی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته، کتبی که بویی از ناحیه گرایی و جدایی طلبی و حکایت از رواج زبان های خارجی به قصد تضعیف زبان دری و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روش ها و سیاست های فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی انسیکلوپدی باشد و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود، به شرط آن که اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هرکس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنهاست باشد.

در تکمله دوم یادداشت واقف، منتشره در جلد سوم افغان نامه نگاشتم که کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزّه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی ایران شناسی... و در پایان آن تکمله افزودم بیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سال ها بعد از ما نخواسته و ندانسته، به وسیله این بنیاد چاپ شود. پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عمده مخاطب این یادآوری ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من، ایرج افشار که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. ان شاء الله

## تکمله و تبصره

یادداشت واقف چند روز پیش از درگذشت (۲۸ آذر ۱۳۶۲) برای اطلاع نویسندگان. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بویی از ناحیه‌گرایی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبان‌های خارجی به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتاب‌ها و رسالات باید منزّه باشد از روش‌های تفرقه‌آمیز و سیاست‌های فتنه‌انگیز، چه به‌طور مرموز و چه علنی مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لفاظیه پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتب تاریخی و ادبی عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود. قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانه، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه شانتاژ و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چون‌توان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت فوق‌العاده سودمند بودن کتاب، جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتاب‌های خود به‌طور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن از کاغذ و چاپ و غیره از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم ملانصرالدین باشد که تخم مرغ می‌خرد دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر این است که اگر در این سود، ضرر مادی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقف در راه ایده‌آل و هدف ملی خود محسوب می‌داریم. برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله منتشر شده در ابتدای کتاب‌های این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمایید.

با یاد پدر بزرگوارم یدالله کدخدای طراحی و مادر عزیزم خدیجه خراط شوشتری  
که نخستین واژه‌های گویش شوشتری را در ذهن و بر زبان من جاری کردند  
و پیش از انتشار این کتاب، به سرای جاویدان شتافتند.



## فهرست مطالب

|    |                                                         |
|----|---------------------------------------------------------|
| ۱۵ | ..... مقدمهٔ مصحح                                       |
| ۱۶ | ..... ۱. نام کتاب                                       |
| ۱۷ | ..... ۲. مؤلف کتاب                                      |
| ۲۲ | ..... ۳. سال تألیف کتاب                                 |
| ۲۳ | ..... ۴. مقایسه‌ای میان تحفة العالم و لغت محلی شوشتر    |
| ۲۷ | ..... ۵. محتوای کتاب و شیوهٔ کار مؤلف                   |
| ۳۴ | ..... ۶. واژه‌های گویشی مشترک این کتاب با چند کتاب دیگر |
| ۴۲ | ..... ۷. منابع لغت محلی شوشتر                           |
| ۴۳ | ..... ۸. معرفی نسخهٔ خطی لغت محلی شوشتر                 |
| ۴۵ | ..... ۹. چگونگی تصحیح متن                               |
| ۵۰ | ..... ۱۰. سپاسگزاری                                     |

|    |                |
|----|----------------|
| ۵۹ | ..... متن کتاب |
|----|----------------|

|     |               |
|-----|---------------|
| ۶۲۵ | ..... یادداشت |
|-----|---------------|

|     |             |
|-----|-------------|
| ۶۳۱ | ..... نمایه |
|-----|-------------|

|     |                                                      |
|-----|------------------------------------------------------|
| ۶۳۳ | ..... ۱. واژه‌ها، اصطلاحات، مثلها و چیستانهای شوشتری |
|-----|------------------------------------------------------|

۶۶۱ ..... ۲. واژه‌های دیگر گویشها

۶۶۳ ..... ۳. واژه‌ها، اصطلاحات و کنایات فارسی و عربی

۷۲۷ ..... ۴. واژه‌های زبان‌های دیگر

۷۳۱ ..... منابع و مراجع

## مقدمهٔ مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم

نخستین آشنایی من بالغت محلی شوشتر به روزگار تحصیل در دانشگاه بازمی‌گردد. در آن زمان، گاهی که برای یافتن معنی لغتی به لغتنامهٔ دهخدا رجوع می‌کردم، گاه در حین جستجو، چشمم به منبع بعضی معانی کلمات برمی‌خورد. این منبع در بعضی مواضع، لغت محلی شوشتر (برای مثال ذیل این مدخلها: باد، بُتل و بُکران)، و در مواضعی دیگر، لغت محلی شوشتری (مثلاً ذیل مدخل دست و ترکیب کنایی «دست و دل‌پاکی» کنایه از بی‌چیزی و مسکنت) و گاه لغتنامهٔ محلی شوشتر (مدخل خیال‌دست) و گاه نسخهٔ خطی لغات شوشتری (مدخل چکی‌چکی) نامیده و اغلب از آن به «نسخهٔ خطی» و «نسخهٔ خطی متعلق به مؤلف» یعنی شادروان دهخدا یاد شده بود. در آن زمان، اندیشهٔ دست یافتن بدان و تورق چنین نسخه‌ای به ذهنم خطور نکرد اما آنگاه که به دعوت جناب آقای دکتر غلامرضا ستوده، معاون وقت سازمان لغتنامهٔ دهخدا در آن مؤسسه به‌طور موقت به کار مشغول شدم، یکی دو بار برای دیدن نسخهٔ خطی مذکور به کتابدار بخش خطی سازمان رجوع کردم. کتابدار، از وجود چنان نسخه‌ای اظهار بی‌اطلاعی کرد. به همراه آقای میر هاشم محدث به حضور مرحوم دکتر دبیرسیاقی رفتم. آن مرحوم گفتند که کتاب مذکور سالها پیش به سرقت رفته‌است. این سخن آن مرحوم، به قول معروف آب پاکی را روی دست من ریخت. از حضور ایشان نومیدانه مرخص شدم و البته منتظر بودم تا روزی از این کتاب خبری برسد یا نسخهٔ دیگری از آن پیدا شود.



ماجرای این جستجو و انتظار را در جایی دیگر، مفصل نوشته‌ام.<sup>۱</sup> این انتظار داشت به یأس بدل می‌شد که روزی دوست فاضل، آقای دکتر سید محمد طباطبایی بهبهانی (منصور) تلفن کردند و از پیدا شدن آن نسخه خبر دادند. باورم نشد، از این رو که نسخه آن را مفقود می‌پنداشتم و گمان می‌کردم ممکن است ایشان متن دیگری را با این کتاب اشتباه کرده باشند اما من اشتباه کرده بودم. ایشان عکس رنگی صفحات نخست آن نسخه را برای من ارسال کردند و چندی بعد، عکس کاملی از نسخه را با ایمیل برای من فرستادند و مصرانه خواستند که زود دست به کار شوم و کتاب را برای انتشار آماده کنم و قول مؤکد دادند که خود ایشان پیگیر انتشار آن شوند.

ضمن تشکر بی‌حد و حصر از آن دوست فاضل، به معرفی کتاب و مؤلف آن می‌پردازم.<sup>۲</sup>

## ۱. نام کتاب

چون مقدمه نسخه خطی لغت محلی شوشتر افتاده‌است، نمی‌دانیم مؤلف چه نامی برای کتاب خود برگزیده‌است. اینکه در لغتنامه در بیشتر موارد، نام آن را لغت محلی شوشتر عنوان کرده‌اند، معلوم نیست خواست مرحوم استاد دهخدا بوده‌است یا همکاران آن استاد فقید این نام را برای آن برگزیده‌اند.

شیخ آقا بزرگ طهرانی از آن با عنوان *فرهن فارسی به فارسی یاد کرده و نوشته‌است:*  
 «خاصةً باللغات التستریة... یوجد فی مکتبة دهخدا».<sup>۳</sup>

مرحوم استاد احمد منزوی به پیروی از نوشته پدر خود، مرحوم شیخ آقا بزرگ، آن را *فرهنگ فارسی به فارسی* نامیده‌است.<sup>۴</sup> در واقع آنچه منزوی درباره عنوان کتاب نوشته‌است، ترجمه مطلب مرحوم شیخ آقا بزرگ است.

نگارنده به تبعیت از *لغتنامه دهخدا*، نام لغت محلی شوشتر را برای آن برگزید؛ زیرا این کتاب، فرهنگ فارسی به فارسی در معنی مصطلح آن نیست بلکه فرهنگ شوشتری به

۱. نامه به علی عابدی، ص ۵۳-۵۱.

۲. در نقل قول مستقیم از هر منبع، املاي همان منبع حفظ می‌شود؛ یعنی اگر در منبعی به (حرف اضافه) و پیشوند صرفی «می» و فعل ربطی «ست» متصل بود، همان املا در نقل قول بی‌تغییر ذکر می‌شود.

۳. الذریعة الی تصانیف الشیعة، الجزء السادس عشر، ص ۱۴۹.

۴. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد سوم، ص ۱۹۳۸.

فارسی رسمی است و گویش شوشتری یکی از گویشهای فارسی است. مرحوم دکتر معین در مقدمه‌ای که بر *برهان قاطع* نوشته‌است، آنجا که از «لهجه‌های ایرانی» نام می‌برد در اشاره به این کتاب نوشته‌است: «نسخه خطی فرهنگی از لغات و اصطلاحات و اصوات شوشتری بزبان فارسی در کتابخانه علامه دهخدا موجود است»<sup>۱</sup> و مطلب دیگری درباره آن ذکر نکرده‌است.

## ۲. مؤلف کتاب

پیش از این اشاره کردم که مقدمه نسخه خطی افتاده‌است؛ ذکر این نکته نیز ضروری است که متن کتاب تا بخش کوتاهی از حرف «کاف» را شامل می‌شود و به همانجا خاتمه می‌یابد. در انتهای نسخه نه نامی از نویسنده کتاب هست نه کتاب - که احتمالاً خود مؤلف بوده‌است - و نه تاریخ کتابت نسخه معلوم است. چون ابتدای کتاب افتاده‌است و بخش مقدمه اثر مفقود است، نمی‌دانیم که آیا مؤلف نامی از خود در مقدمه آورده‌است یا نه. معلوم نیست آنچه در ابتدای نسخه در جایگاه مقدمه قرار دارد و به خطی دیگر جز خط نسخه است بازنوشته مقدمه مؤلف است که یکی از اعضای خانواده او آن را از روی خط وی افزوده‌است یا شخص دیگری آن را نوشته‌است.

مؤلف در قسمتهای موجود کتاب نیز نام خود را ذکر نکرده‌است اما در چند موضع از نیای خود، سید نعمت‌الله جزایری، عالم مشهور عهد صفوی و در بعضی مواضع از عموی خود سید عبدالله جزایری و در جایی دیگر از عم دیگر خود یعنی سید نعمت‌الله مخاطب به سید آغائی یاد کرده‌است. اینک به این موارد می‌پردازیم:

در بخش موجود از مقدمه که اندکی پیش درباره آن صحبت شد، پس از ذکر متلی به گویش شوشتری و شرح آن، آمده‌است: «مرحوم جد اعلی علامه جزایری اعلی الله مقامه در کتاب *زهرالربیع* در شرح حال گربه نوشته ...»<sup>۲</sup>

ذیل مدخل «دو غرت و نیم باقی» نیز مطلبی از *زهرالربیع* نقل کرده و نوشته‌است: «کذا

۱. *برهان قاطع*، مقدمه مصحح، صفحه سی‌ونه، حاشیه شماره ۱.

۲. صفحه ۶۲ از چاپ حاضر. در موارد دیگر اگر لازم باشد شماره صفحه ذکر می‌شود، در غیر این صورت مدخل عنوان می‌گردد.

ذکره جدی الاعلی السید نعمت‌الله طاب ثراه فی کتابه الموسوم بزهرا الربیع.

همچنین ذیل مدخل رمضان نوشته‌است: «و جدّ اعلاّی والاجاه سید نعمت‌الله جزائری طاب ثراه در انوارالنعمانیه به قلم جزالت‌رقم در تسمیه رمضان نگاشته‌است ...» و سپس مطلب مرحوم سید نعمت‌الله را نقل می‌کند.

در ابتدای این مقال گفته شد که از دیگر بستگان مؤلف که او در ضمن کتاب از آنان نام برده، سید عبدالله جزایری، صاحب تذکره شوشتر و طلسم سلطانی است. مؤلف یک‌بار ذیل مدخل شوش از او چنین یاد می‌کند: «عمّ عالیجاه سید عبدالله طاب ثراه در تذکره الشوشتریه اسم ولایتی و به زبان فرس قدیم به معنی خوب نگاشته و اکنون آن شهر خراب و قریب به شوشتر بوده».<sup>۱</sup>

او بار دیگر ذیل مدخل شوشتر بی‌آنکه نامی از سید عبدالله ببرد، مطلبی از قول او می‌آورد بدین شرح: «عمّ بهشت‌آرامگاه به معنی خویرتر نوشته‌اند، چه شوش به معنی خوب و تر به فارسی ترجمه افعال التفضیل باشد».<sup>۲</sup>

بار دیگر ذیل مدخل «صابی» نوشته‌است: «عمّ عالیجاه سید عبدالله طاب ثراه مذهب ایشان را میانه یهودیت و نصرانیت تحقیق نموده‌است».<sup>۳</sup>

وی ذیل مدخل «کامه» و باز هم با ذکر نام عمّ خود می‌نویسد: «عمّ والاجاه سید عبدالله طاب ثراه در شرح نخبه محسنیه به قلم افادت‌رقم بتقریب عصای دست که از چوب بادام تلخ می‌باشد نگاشته‌است».<sup>۴</sup>

کتابی که مؤلف از آن به عنوان شرح نخبه محسنیه یاد کرده‌است همان التحفه السنیه فی شرح النخبه المحسنیه است.<sup>۵</sup>

مؤلف ذیل «سده» از عموی دیگر خود، سید نعمت‌الله مخاطب به سید آغانی نام می‌برد.

۱. برای نوشته سید عبدالله جزایری درباره شوش و معنی آن شهر از نظر سید عبدالله، بنگرید به تذکره شوشتر، تصحیح نگارنده این سطور، ص ۷۷ و ۷۸.

۲. بنگرید به همان، ص ۷۸.

۳. درباره سخنان سید عبدالله درباره صابیه، بنگرید به طلسم سلطانی، با مقدمه و تصحیح راقم این سطور، صص ۸۰-۷۸.

۴. در چند نسخه دیجیتالی این کتاب که با ذکر کلمه‌ای امکان جستجو در آن بود، چنین مطلبی را ندیدم. ممکن است مؤلف در اثر دیگری از عمّ خود چنین مطلبی را دیده و هنگام نقل آن، سهواً نامی از این کتاب برده باشد.

۵. درباره این کتاب بنگرید به مقدمه نگارنده بر تذکره شوشتر، ص ۲۱.

این عمومی مؤلف، در تسهیل زیرجی که در لاهور تألیف کرده است درباره وجه تسمیه سده سخنی گفته است.

با این اشارات درمی یابیم که مؤلف فرهنگ حاضر، از سادات جزایری شوشتر است اما نام او بر ما معلوم نیست.

مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی، نویسنده فرهنگ را برادرزاده سید نورالدین بن سید نعمت الله جزایری دانسته است<sup>۱</sup> و احمد منزوی او را برادرزاده سید نعمت الله جزائری نامیده است<sup>۲</sup> اما چنانکه از اشارات مؤلف دریافتیم، او سید نعمت الله را جد خود دانسته است پس نبیره اوست نه برادرزاده وی، مگر اینکه منظور شادروان منزوی، سید نعمت الله مشهور به سید آغانی باشد که البته بعید است آن مرحوم، جد مشهور مؤلف را رها کرده و عمومی او را که میان مردم چندان شهرتی ندارد، در نظر داشته باشد.<sup>۳</sup>

شیخ آقا بزرگ را سهوی دست داده که مؤلف فرهنگ را برادرزاده سید نورالدین دانسته است؛ چراکه صاحب لغت محلی شوشتر، سید عبدالله را عم خود دانسته است و سید عبدالله، فرزند سید نورالدین است؛ بنا بر این مؤلف نمی تواند برادرزاده سید نورالدین باشد بلکه نوه اوست.

مرحوم آیت الله سید محمد جزایری، با استناد به کلام مرحوم شیخ آقا بزرگ، مؤلف کتاب را سید مجدالدین جزایری می داند. آن مرحوم در این مورد نوشته است: «علامه تهرانی فرموده کتاب فرهنگ فارسی به فارسی در کتابخانه دهخدا به شماره ۲۱ موجود است که مخصوص کلمات شوشتری و تألیف برادرزاده سید نورالدین فرزند سید نعمت الله جزائری است که به هند رفته و زبان انگلیسی را یاد گرفته و از شرح نخبه عمویش در آن کتاب نام برده و اهل قرن دوازدهم بوده و شاید مترجم فروق اللغات باشد».<sup>۴</sup>

علینقی منزوی درباره ترجمه فروق اللغات نوشته است: «شخصی ناشناس این کتاب سودمند را در همان زمان مؤلف بفارسی ترجمه کرده است. این ترجمه تاکنون چاپ

۱. الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۱۶، ص ۱۴۹.

۲. فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۳، ص ۱۹۳۸.

۳. درباره سید نعمت الله معروف به سید آغانی بنگرید به شجره مبارکه یا برگی از تاریخ خوزستان، ص ۲۳ و ۲۴.

۴. نابغة فقه و حدیث، ص ۳۵۷.

نشده است و شاید مترجم از نوادگان مؤلف باشد.<sup>۱</sup>

مرحوم جزایری بر اساس این نوشته و نیز گفته مرحوم شیخ آقا بزرگ نتیجه گرفته است: «مؤلف این کتاب با مشخصات مذکور، کسی غیر از سید مجدالدین جزائری نخواهد بود. و در کتاب فرهنگنامه‌های عربی بفارسی صفحه ۲۴۰ ترجمه فارسی برای فروق اللغات سید نورالدین نوشته که مترجم را نشناخته و احتمال داده که از صاحب فرهنگ فارسی، موجود در کتابخانه دهخدا، باشد. اینکه ما می‌گوئیم که این احتمال بسیار نزدیک و آن ترجمه از همین سید مجدالدین است».<sup>۲</sup>

سید نورالدین در سال ۱۱۵۸ در گذشته است<sup>۳</sup> و اگر مترجم در زمان حیات سید نورالدین به ترجمه مبادرت کرده باشد، نمی‌تواند نویسنده لغت محلی شوشتر باشد؛ زیرا چنانکه خواهیم دید، سال تألیف فرهنگ مذکور، ۱۲۱۹ است و ۶۱ سال پس از وفات سید نورالدین تألیف شده است.

مرحوم جزایری رحمه الله تعالی در کتاب نابغه ققه و حدیث فرزندان جد خود یعنی سید نعمت الله را چهار پسر به نامهای سید نورالدین و سید حبیب الله و سید شفیع و سید جمال‌الدین ذکر کرده است<sup>۴</sup> و نوشته که سید جمال‌الدین پسری به نام سید مجدالدین داشته که حدود سال ۱۱۶۷ در هندوستان بوده «و بعد از آن تاریخ مفقودالثر شده».<sup>۵</sup> در تذکره شوشتر درباره سید جمال‌الدین آمده: «یک پسر از او مخلف شده سید مجدالدین که الحال در هندوستان است»<sup>۶</sup> و در تحفه العالم نیز می‌خوانیم که از سید جمال‌الدین «یک پسر مخلف شد سید مجدالدین، به هندوستان افتاد و از او خبری نشد».<sup>۷</sup>

مختصر اطلاعات ما درباره سید مجدالدین همین است که از تذکره شوشتر و تحفه العالم به دست می‌آید. اینکه مرحوم آیت الله جزایری، مؤلف فرهنگ مذکور را سید مجدالدین دانسته از آنجا ناشی شده که مرحوم شیخ آقا بزرگ مؤلف کتاب را برادرزاده سید نورالدین دانسته است. پیداست که نه مرحوم شیخ آقا بزرگ و نه مرحوم استاد منزوی متن فرهنگ را به‌درستی واکاوی نکرده‌اند و گرنه مؤلف فرهنگ، چنانکه دیدیم، در مواردی چند سید عبدالله

۱. فرهنگنامه‌های عربی بفارسی، ص ۲۴۱.

۲. نابغه ققه و حدیث، ص ۳۵۸.

۳. تذکره شوشتر، ص ۱۳۴.

۴. نابغه ققه و حدیث، ص ۳۵۵ به بعد.

۵. همان، ص ۳۵۶.

۶. تذکره شوشتر، ص ۱۳۴.

۷. تحفه العالم، ص ۱۰۵.

را عمومی خود نامیده است و هیچگاه خود را برادرزاده سید نورالدین ندانسته است. با عنایت به نوشته سید عبدالله جزایری در تذکره شوشتر و سخن میر عبداللطیف شوشتری در *تحفة العالم*، سید مجدالدین فرزند سید جمال الدین است، بنا بر این او پسر عمومی سید عبدالله است نه برادرزاده او؛ چراکه سید عبدالله فرزند سید نورالدین است.

در میان فهرست نویسان، تنها مصطفی درایتی است که به درستی، مؤلف کتاب را «یکی [از] نواده های سید نعمه الله مؤلف زهرالربیع که به هند رفته و انگلیسی هم می دانسته است»<sup>۱</sup> خوانده و درباره کتاب او نوشته است: «این رساله پس از نادر ساخته شده و در کلمه «سنگ آهن ربا» از «کلمبس» فرنگی که چهارصد سال پیش از مؤلف بوده است یاد گردید. همچنین از شرح نخبه محسنیه عمومی خود او سید عبدالله، نسخه از «ثور» است تا «کافح».<sup>۲</sup> در بحث معرفی نسخه خطی، درباره ابتدا و انتهای نسخه و اشتباه فهرست نویسان با تفصیل بیشتر سخن خواهیم گفت.

آنچه از خلال این کتاب درباره مؤلف دانسته ایم این است که او متولد و متوطن شوشتر است. وی پس از مختصر مطلبی درباره شوشتر می نویسد: «و بالجمله مولد و موطن راقم آثم، و هر قدر که خامه واسطی نژاد در خصایص جمیله آن مصر اعظم مبالغه و اطناب نماید، ناگفته بماند».<sup>۳</sup>

مؤلف به هند سفر کرده است و در مدت اقامت در آنجا، با موبد فیروز ملاقات داشته و از او «رقعه کزدم» را دریافت کرده است.<sup>۴</sup> او بخشی از متن رقعه مذکور را نیز ذکر کرده است. وی از حضور خود در محضر آصف الدوله نیز سخن گفته است.<sup>۵</sup> این آصف الدوله ظاهراً «محمد یحیی علیخان بهادر» است که از ۱۱۶۱ تا ۱۲۱۲ ق حکمران اوده بوده است.<sup>۶</sup> روزگار او به زمان تألیف کتاب یعنی ۱۲۱۹ نزدیک است. دور نیست که مؤلف در اواخر حکومت آصف الدوله با او ملاقات کرده باشد. مؤلف در هند با زبان هندی آشنایی یافته و تعدادی از

۱. فهرستواره دست نوشته های ایران (دنا)، جلد ۷، ص ۱۰۰۰.

۲. همانجا.

۳. مدخل شوشتر در همین فرهنگ دیده شود.

۴. مدخل رقعه کزدم.

۵. مدخل شیدیز.

۶. درباره او بنگرید به: دانشنامه زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت، مدخل «آصف الدوله، محمد یحیی علیخان بهادر».

لغات هندی را در فرهنگ خود نقل کرده است که در جای خود به بعضی از این لغات اشاره می شود. گویا مؤلف با بعضی از اهالی حبشه نیز ارتباط داشته است؛ زیرا درباره فیل نوشته است که تا روزگار تألیف کتابش (یعنی فرهنگ حاضر) در حبشه آن را رام نکرده اند درحالی که این امر در هند اتفاق افتاده است و اگر کسی به حبشیان بگوید که فیل را در هند رام کرده اند، او را مسخره می کنند.<sup>۱</sup>

ظاهراً مؤلف با زبان انگلیسی نیز آشنایی داشته است و در جایی از فرهنگ از کلمبس نام می برد.<sup>۲</sup> همچنین از کشف امریکا (که آن را به فتح اول، «آمریکا بر وزن برصیصا» دانسته است) سخن می گوید و مختصری در باب آن کشور که در آن روزگار آن را «ارض جدید» می نامیدند سخن می گوید.<sup>۳</sup>

### ۳. سال تألیف کتاب

مؤلف در متن کتاب، ضمن سخن گفتن از سنگ آهن ربا، آن را از مخترعات «حکیم کلمبس نام» می داند که «حکیم فرنگی است که به آن رسید و به خاصیت آن پی برد و چهارصد سال قبل از این در عالم نبود».<sup>۴</sup> در موضعی دیگر از امریکا و کشف آن سخن می گوید که «فرنگیان چهارصد سال قبل آن را پیدا کردند».<sup>۵</sup>

جایی دیگر سال ۱۲۱۹ را ذکر می کند و می نویسد: «در این سال فرخنده فال که اول تشرین الاول ۲۱۱۶ ایشان مطابق هشتم ماه رجب ۱۲۱۹ می افتد، سال کیسه است».<sup>۶</sup>

درباره «فوروری» (فوریه) می نویسد: «نام ماه دوم است از شهوز انگریزی که جماعتی اند از نصارای فرنگ و این ماه مدام بیست و هشت روز می باشد مگر در سال کیسه ... چنانچه در سنه ۱۲۱۹ هجری که تاریخ ایشان ۱۸۰۴ بود این ماه را بیست و نه محسوب داشتند».<sup>۷</sup> شادروان محمد پروین گنابادی درباره سال تألیف کتاب و اشاره مؤلف به اینکه فرنگیان چهارصد سال قبل امریکا را پیدا کردند، می نویسد: «اگر بر روی تخمین و تقریب (چهارصد

۱. ذیل مدخل فیل.

۲. مدخل سنگ آهن ربا.

۳. مدخل قَلْتَبْک.

۴. ذیل سنگ آهن ربا.

۵. مدخل قَلْتَبْک.

۶. ذیل شباط.

۷. ذیل فوروری.

سال) را نگفته باشد نمیتوان این گفته را با سال ۱۲۱۹ مطابق دانست، چه تاریخ کشف امریکا بسنه هجری قمری ۷۹۸ میباشد و چهارصد سال بعد از آن سال (۱۲۹۷) میشود مگر اینکه بگوئیم وی بحساب صحیح (چهارصد سال) نگفته و خلاصه سال تألیف آن یکی از دو رقم بالاست.<sup>۱</sup>

نگارنده بر آن است که مؤلف، سال رسیدن فرنگیان به امریکا را با تقریب چهارصد سال گفته است و چون ذیل مدخل «شباط» با صفت اشاره «این» از سال ۱۲۱۹ سخن گفته است، بنا بر این سال تألیف کتاب همین است یعنی ۱۲۱۹. البته باید عنایت داشت که ذیل مدخل «فوروری» درباره سال ۱۲۱۹ از افعال ماضی (بود و محسوب داشتند) استفاده کرده است که می‌رساند تألیف کتاب تا پس از سال ۱۲۱۹ ادامه داشته است.

#### ۴. مقایسه‌ای میان تحفة العالم و لغت محلی شوستر

نگارنده در حین بررسی متن لغت محلی شوستر به شباهت‌هایی میان آن با تحفة العالم دست یافت که در ذیل مواردی را ذکر می‌کند:<sup>۲</sup>

| لغت محلی شوستر                                                                                                                                                                                                                                                                    | تحفة العالم                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سنگ آهن‌ریا سنگی باشد معدنی که آهن را به خود کشد و به عربی مغناطیس خوانند و آن از مخترعات حکیم دانشمند کلمبس نام به فتح اول و ثانی و ثالث حکیم فرنگی است که به آن رسید و به خاصیت آن پی برد و چهارصد سال قبل از این در عالم از آهن‌ریا نامی و نشانی نبوده. (ذیل مدخل سنگ آهن‌ریا) | نخستین کسی که به سنگ مغناطیس رسید و به خاصیت آن علم بهم رسانید حکیم <sup>۳</sup> دانشمند باهوش مستر کلمبس <sup>۴</sup> بود. وی از مردم جزیره العرب! و به لغت عربی و تمام السنه مردم فرنگ عالم و صاحب عزم بلند بود. موجد فنون ریاضی و هندسی به طریقه فرنگ اوست. از مغناطیس قطب‌نما بساخت و به جهات عالم آگهی یافت که در روشنی و تاریکی، |

۱. بازیهای محلی، ص ۶

۲. آنچه از تحفة العالم نقل می‌شود بر اساس چاپ صمد موحد است. برای ارجاع به لغت محلی شوستر، مطابق معمول، مدخل را ذکر می‌کنیم.

۳. در متن چاپی: «حکم» که ظاهراً اشتباه چاپی است.

۴. در متن چاپی تحفة العالم، روی حرف اول و دوم کلمبس ضمه دیده می‌شود اما همین نام در لغت محلی شوستر آمده که این نام به فتح اول و دوم و سوم است. نمی‌دانیم که مؤلف تحفة العالم خود روی نام «کلمبس» ضمه گذاشته یا مصحح این نام را اینگونه اعراب‌گذاری کرده‌اند.



روز یا شب، در دریا و خشکی، بهر سمت که خواسته باشد رود. و جهاز به این دستگاه و اسباب آن، بنحویکه رواج دارد، از تنایج افکار آن وحید عصر است. (ص ۲۸۴)

\*\*\*

دیگر از جمله قوانین مشهوره فرق فرنگ خاصه فرانیسان، فرامیسن است و فریمیسن نیز گویند. و آن در لغت بمعنی بنا و معمار است، چه واضع این قانون شخصی بنا بوده است. و در اصطلاح جماعتی را گویند که متصف به صفاتی باشند که ذکرشان خواهد آمد. هندیان و فارسی‌زبانان هند آن جماعت را فراموشی گویند و این خالی از مناسبتی نیست، چه هرچه از آنها پرسند در جواب گویند به یاد نیست. منافاتی با هیچ مذهب ندارد و هرکس بهر مذهبی که باشد و بخواهد داخل در این فرقه گردد باکی ندارد.... در هر جا که خواهند، اعم از شهر و قری، خانه‌ای عالی که در آن حجره بسیار وسیعی باشد بخواهد داخل در این فرقه شود در آن خانه درآید و یک شب تا سحر در آن حجره بماند. فردا بزرگان آن فرقه طعامی پزند و همه آن جماعت حاضر شوند. بعد از برداشتن سفره هریک از حضار آن شخص تازه را نوازش و مهربانی، و کلمات حکمت تلقین کنند و به او مبارک‌باد گویند، اما در آن شب چه می‌گذرد احدی نمی‌داند. اعظام هندوستان در استکشاف این امر سعی نمودند و به مردم اوباش مبالغ نقد و بقدر پنجاه هزار وعده کردند، و آن مردم در آن خانه درآمده، بعد از برآمدن اینقدر گفتند که افعال شنیعه‌ای که مردم را گمان است مطلق نیست، باقی را هرکس بخواهد خود رفته ببیند. با اینکه به نان شب محتاج بودند از آن مبلغ خطیر گذشتند و نگفتند. و فایده این کار اینست

\*\*\*

نام جماعتی است از نصاری در فرنگ و هند مخترع کیش جدید و در اصل فریمیسن بوده بر وزن قدیمی جن و از کثرت استعمال فارسی‌زبانان هند فراموشی گفتند و خالی از مناسبتی نیست، چه هرچه از عقاید ایشان پرسند گویند به یاد نیست و آن به معنی بنا و معمار باشد، چه مخترع آن کیش در ابتدا بنایی بوده و آن چنان است که آن جماعت در بلدان عظیم از فرنگ و هند خانه بسیار عالی دارند که به خانه فراموشیان مشهور است. هرکس به هر مذهب که باشد هرگاه بخواهد که به کیش ایشان درآید او را داخل کنند و ضرری به دین او اصلاً ندارد و بدین گونه او را در کیش خود درآورند که همه آن فرقه که در آن شهرند در آن خانه روند و آن شخص را نیز برند و یک روز شب در آنجا نگاه دارند و شب در اندرونی وسیع که در آن خانه است او را برند و دیگر چه می‌شود کسی نمی‌داند و از هریک از ایشان که بپرسید در آن شب چه شد و چه گذشت گویند نمی‌دانم و به یاد نیست و تا حال گزارش آن شب بجز بر آنهاپی که داخل در آن زمره شده‌اند بر دیگری معلوم نیست. و فایده در این کار این است که اگر یکی از مشرق باشد و یکی از مغرب به مجرد دیدن یکدیگر و رسیدن به هم بی‌آنکه حرف زنند هم را شناسند و اعظم فواید این است که در مصایب و شداید اعانت یکدیگر کنند و اگر به یکی صدمه‌ای از روزگار

برسد هر یک از خالصه خود به او چیزی دهد تا بر روی کار آید. امرای هند سعی بسیاری نمودند که این امر و اینکه در آن شب چه می گذرد بر ایشان معلوم نشد و همچنان مبهم ماند. از جانب خود بعضی مردمان عزیز و بعضی اجامره و اوباش فرستادند که در آن کیش داخل شود و گزارش را بیان کند. صبحی که آمدند هر چه از ایشان پرسیدند گفتند به یاد نیست و از افعال شنیعه چیزی نه. باقی هر کس بخواهد خود برود و ببیند. و در شناختن دو اجنبی یکدیگر را به مجرد دیدن گویند اشاره ابرویی از لوازم دارند که به هر کس رسند اشاره کنند. اگر او هم از ایشان باشد می فهمد و اگر بیگانه باشد به سر نمی افتد. (ذیل مدخل فراموشی)



جماعتی اند از کفره منسوب به صاب ابن ادریس و صابیان جمع آن را گویند. سابقاً جمعی کثیر و جمعی غفیر بوده اند و در این جزو زمان بعجز معدودی در بعض بلاد خوزستان در جایی دیگر به هم نمی رسند. و قدامای صابنه گویند اول انبیا آدم و آخر ایشان صاب بوده و عقیده ایشان اینکه صانع عالم کواکب بیافرید و تدبیر عالم ایشان را گذاشت. و پرستش ستارگان کنند و برای هر کوبکی شکلی معین نموده هیاکل سازند و گویند صورت فلان و فلان کوبک است و درضرعات و توسلات به هر یک آداب و عبادات دارند و محققان ایشان گویند سجده کواکب نکنیم بلکه آن قبله ماست و آنچه الی الان باقی می باشند از این معاملات هم بی اطلاع و از مذهب خود

که در شداید یار و یاور یکدیگر باشند، اگر یکی را از روزگار صدمه ای رسد و بی چیز گردد، برادران هریک از خالصه خود به او چیزی دهند تا صاحب سرمایه معقول گردد. و در قضایا و دعاوی بهر چه قدرت داشته باشند اعانت یکدیگر نمایند. و غریب تر اینکه هرگاه دو کس از این فرقه که یکی از مغرب و دیگری از مشرق باشد بهم برخوردند، بدون آمیزش و اختلاط هم را شناسند. بسیاری از مسلمانان در کلکته داخل در این زمره اند. (ص ۲۵۸ و ۲۵۹)



در این محله جماعتی از کفره ساکنند که آنها را صابنه گویند. و بعض از علما مذهب آنها را مابین یهودیت و نصرانیت گفته اند؛ و گویند اینها آن صابنه ای که در احادیث وارد شده است و مورخین احوال آنها را نوشته اند که عبده کواکب بوده اند، نیستند. از کواکب و آبء علوی و تأثیرات آنها و روحانیات خبری ندارند و از مذهب یهود و نصارا نیز آگاه نیند و عبادت اصنام را نیز ندانند... و حالیا عبادت آنها منحصر است به اینکه صبحی در آب رودخانه تا کمر می روند و در برابر آفتاب چیزی به زبانی که دارند می خوانند و آب بر بدن و اطراف می پاشند و برمی گردند. بیشتر آنها به شغل زرگری مشغولند و ادانی آنها در باغات و زراعات خدمت می کنند. و بالجمله مذهب آنها مأخذی ندارد و اکثر جهال بی معرفتند و بغیر از خوزستان جائی دیگر از این فرقه نیست...<sup>۱</sup> و زعم

۱. میر عبداللطیف در این موضع از گفتگوی عمویش، سید عبدالله، با دو تن از صابین مطلبی نقل کرده که در لغت محلی شوشر ذکری از آن گفتگو نیست. ما این قسمت را حذف کردیم.

بیخبرند. و عم عالیجاه سید عبدالله طاب ثراه مذهب ایشان را میانه یهودیت و نصرانیت تحقیق نموده است. و جمعی از علما ایشان را از مجوس شمارند. و صاحب فرهنگ / ابراهیمی گوید: صابیان نام جماعتی که از اهل مجوسند. و ظاهر اینکه این جماعت در ابتدا به نحوی که مرقوم شد، پرستش ستارگان کرده اند و بتدریج منجر به بت پرستی و عبادت اصنام گشته مانند سایر بت پرستان و بعد از آن به تقریب غلبه اسلام آن رسوم و عادات بت پرستی نیز از ایشان زایل شده سرگردان مانده باشند. و ظن غالب اینکه این جماعت بت پرست و در عداد کفار به شمارند چه اغلب رسوم و عادات ایشان با صنم پرستان بنگاله و هندوستان شباهتی تمام دارد و آنچه از ستایش بت برملا و با خود داشتن زنار و صنم از ایشان فرو گذاشت می شود به سبب غلبه اسلام است که بتدریج تارک شده اند. و الله اعلم. (ذیل مدخل صابی)

فاسد این بی بضاعت این است که ایشان از فرقه هندو و عبده اصنام اند، چه اوضاع و اطوار آنها با هندی که در بنگاله مشاهده شد شباهتی تمام دارد. چنانکه گذشت در آب رفتن و به مواجهه آفتاب چیزی خواندن و اموات را در حین احتضار به کنار رودخانه بردن و آب به دهن آنها ریختن، همه این اوضاع را از هندو بنگاله دیده ام. و مؤید این معنی است آنچه بعض از علما و مورخین در احوال صابیه نوشته اند که ملت صاب بن ادیس را دارند و صاب به روایت بعض اصحاب سیر پیغمبر بوده و طایفه ای وی را از حکما شمرده اند. و صابیه گویند اول انبیا آدم و آخر ایشان صاب بوده، عقیده ایشان اینکه صانع عالم کواکب بیافرید و تدبیر عالم ایشان را گذاشت. و پرستش ستارگان کنند و برای هر کوکی شکلی معین نموده، هیاکل سازند و گویند صورت فلان و فلان کوکب است. و در ضراعات و توسلات به هر یک آداب و عبادات دارند، و محققان ایشان گویند سجده کواکب نکنیم بلکه آن قبله ما است، ... و همین است بی کم و کاست عقیده هندوان ... مثل سوختن اموات و عبادت اصنام، و رسومات دیگر هندو محتمل است که به سبب غلبه اسلام که بعضی را مانع شده اند، به تمادی دهور و اعصار که تارک گشته اند بالمره از میانه رفته باشند، و العلم عند الله العلام. (ص ۶۳ تا ۶۵)

آنچه در مقایسه این دو متن نقل شد، بیانگر این نکته است که یکی از دو تن یعنی میر عبداللطیف، صاحب *تحفة العالم* و نویسنده فرهنگ مورد بحث، کتاب آن دیگری را در اختیار داشته است. البته آنچه درباره صابیه در هر دو کتاب دیده می شود، ظاهراً برگرفته از طلسم سلطانی، نوشته سید عبدالله جزایری شوشتری است که عمومی هر دو بوده است.<sup>۱</sup> نکته شایان ذکر آن است که چنانکه پیشتر نیز گفته شد، سال تألیف لغت محلی شوشتر،

۱۲۱۹ است و ممکن است مدت کوتاهی پس از آن نیز کار تألیف ادامه داشته بوده‌است. پایان کتاب تنها شامل بخشی از حرف «ک» است و پیداست مؤلف نتوانسته کتاب را به پایان برساند. از سویی، میر عبداللطیف نیز در ۱۲۲۰ در هند درگذشته‌است<sup>۱</sup> و نوشته دیگر او یعنی ذیل التحفه نیز ناتمام مانده‌است. آیا می‌توان حدس زد که مؤلف تحفه‌العالم همان مؤلف لغت محلی شوشتر است که به دلیل بیماری نتوانسته‌است کار فرهنگ را به پایان ببرد و با درگذشت او، این کتاب نیز ناتمام مانده‌است؟

این یک حدس است و باید آن را زیر چتر احتمال نگاه داشت تا روزی سندی محکم و متقن بر صحت آن پیدا شود (و شاید هم آن سند، حدس مصحح را ابطال کند). و خداوند علیم هرآینه به حقیقت امر آگاه است.

## ۵. محتوای کتاب و شیوه کار مؤلف

چنانکه از عنوان کتاب پیداست، این کتاب فرهنگی است ویژه واژه‌های شوشتری اما تمام واژه‌های آن، واژه‌های گویش شوشتری نیست. مؤلف، واژه‌هایی از زبان فارسی را نیز ضبط و معانی آنها را ذکر کرده‌است و واژه‌های عربی متعددی را نیز در متن فرهنگ آورده‌است. چون در فرهنگهای قدیم مدخلهایی را که در املا یکسان و در تلفظ متفاوتند جداگانه نمی‌نوشتند، بنا بر این می‌بینیم که کلماتی با یک املا اما دارای تلفظهای مختلف ذیل یک مدخل آمده‌اند. برای مثال، در متن حاضر ذیل مدخل «دم» ابتدا معانی مختلف این کلمه وقتی به فتح اول (دَم) باشد ذکر شده و سپس معنی آن، وقتی به ضم اول (دُم) باشد ذکر گردیده‌است.

بعضی حروف در شکل ظاهر مشابه و در نقطه‌گذاری متفاوتند؛ مانند «ج» و «چ» یا «ک» و «گ» که در سرکش تفاوت دارند اما در رسم‌الخط قدیم، در شکل ظاهر تفاوتی میان آنها قائل نبوده‌اند و مثلاً «ج» و «چ» را با یک نقطه و «ک» و «گ» را با یک سرکش می‌نوشته‌اند. با عنایت به این نکته، می‌بینیم که در این فرهنگ کلماتی که در رسم‌الخط قدیم حروفی یکسان در املا و متفاوت در تلفظ دارند، در یک جا نوشته شده‌اند. برای مثال در متن خطی فرهنگ حاضر می‌خوانیم: «دیک بکسر اول و سکون ثانی و کاف فارسی بمعنی دی باشد که

۱. تحفه‌العالم، ص ۱۳، مقدمه مصحح.

روز گذشته است و ظرفی باشد که در آن حیزی زنند و —ا کاف —ازی بعربی خروس را کویند که شوهر مرغ باشد.<sup>۱</sup>

مؤلف علاوه بر لغات شوشتی گاه از گویشهای دیگر نیز واژه‌هایی نقل کرده است. مثلاً از گویش اصفهانی این واژه‌ها را آورده است: آلاه‌شنگ (ذیل شنگ)، عروچک (ذیل عروسک) و حلوای انگشت‌پیچ (ذیل قیتا)؛ از تنکابنی این واژه را: کراکر (ذیل شقراق)، از خراسانی این لغات را: چهارشاخه (ذیل سکو)، ریش بزغاله (ذیل شنگ)، طراز به معنی مکان قسمت آب یعنی جایی که آب رودخانه و چشمه از آنجا بر چند قسمت می‌شود و هر قسمتی به طرفی می‌رود باشد به اصطلاح بعضی از مردم خراسان (ذیل طراز)، اشکنه قروتی (ذیل کالجوش) و از شیرازی این واژه را: گل کیدی (ذیل کادی).

از زبانهای دیگر نیز واژه‌هایی در این فرهنگ ذکر شده است به این ترتیب:<sup>۲</sup>

ترکمی: خیر به معنی غباری که پیش چشم آید، درلقه (ذیل درفش)، قزماق به معنی ته‌دیگ (ذیل دلگر)، دلو به معنی دیوانه، دلمه، چنداول (ذیل دم‌دار)، دنگ و دلو، قورت (ذیل دو غرت و نیم باقی)، دهباشی، قبرغه (ذیل دیگش نداره اشکنه ...)، قراقروت (ذیل زج)، چخماق (ذیل زند)، هراول (ذیل سرآهنگ)، توغ (ذیل سر توغ)، تپلاق (ذیل سعد)، سگز به معنی هشت، سگز یلدوز، شرباشران (ذیل سلح‌شور و همچنین جایی که به عنوان مدخل ضبط شده است)، بلدرچین (ذیل سلوا)، سن، سو به معنی آب، سیک، طیغون به معنی شاهباز، چاروق (ذیل شمل)، قپوق (ذیل شوربا)، ساق‌دوش (ذیل شه بالا)، حلوالع (ذیل شیرینی‌خوران)، الغز (ذیل عذب و الغز)، بوقمه (ذیل غر)، زنبلق (ذیل غر)، زمرته (ذیل غر)، قنجوقه (ذیل فتراک)، قابلمه، قاب و قچق، قاپی،<sup>۳</sup> قاتق، قار، قازقان، قرق، قرمساق، قروت، قزل، قزماق، بول (ذیل قسطنطین)، قُشقون، قشله.

حبشی: کنسو (ذیل زنگی دارو).

فرنگی: فرامیسن (ذیل فراموشی)، فوروری.

۱. صفحه ۷۰ نسخه خطی.

۲. در اینجا لغات زبانهای دیگر به ترتیب صفحات نقل می‌شود. اگر لغتی ذیل مدخلی دیگر آمده باشد، مدخل ذکر می‌شود و اگر خود، مدخل باشد نیازی به ذکر مجلد آن به عنوان «ذیل مدخل ...» نیست.

۳. در ترکی قاپو گویند. قاپی (با ابدال II به I) در گویش شوشتی مستعمل است.

هندی: دادا، دال، داک، دان، دَن، دَد، بندر به معنی میمون (ذیل دریند)، عنبرچه (ذیل یرهم)، دکن، دگه، دگلّه، دَل، دند، دَند، دوالی، پچیس (ذیل دو شش)، باره (ذیل دو شش)، دُول، دوله، دیول، راگ، رام، رس، رساله، ریتَه، بَته (ذیل زرت)، گویل (ذیل زغن)، اجواین (ذیل زنیان)، سال که نام درختی است، سالی، سام که به هندی نام کتابی است، سمندر به معنی دریا (ذیل سامندر؛ نیز مدخل سمندر)، سان، تپه (ذیل سبکپای)، سبل، سَثار، سَتی، سَچ، سَفری، سَثار، سو به معنی صد، سومنات، سوم ناته (ذیل سومنات)، ناته (ذیل سومنات)، بیل (ذیل شل)، سن (ذیل شن)، مسور (ذیل عدس)، لال (ذیل عروسک)، آکَهِ (ذیل قلبلب)، کات، کاکا به معنی عمو، کال، کاله.

یونانی: ذاقی که محرّف دافنه است (ذیل رند)، اسطراب (ذیل سطرلاب)، سوف، سوفی، سریقون (ذیل شنگرف)، طلسم، باطس (ذیل علیق)، فلونیا، فیلاسوف، قیروطی. لغتی از زبان صابَه - و به نوشته مؤلف فرهنگ حاضر، «صابه» - نیز در متن آمده و آن «دَقَن» است به معنی ریش.

در این فرهنگ علاوه بر مفردات و کنایات شوشتری، برخی مثلها و زبانزدها نیز به عنوان مدخل ضبط شده است؛ مانند: خر مانده بندیر هَشَه. گاه حتّی صورت یک چیستان مدخل قرار گرفته است؛ مانند: روز گرده کچ ما شو بگرده کچ ما منده نبیند کچ ما. گاه می بینیم برای یک مدخل بیش از یک صفحه مطلب آمده است. این نکته علاوه بر شرح بازیهای محلی که تفصیل را می طلبد، شامل مطالبی دیگر نظیر جشن سده یا زرتشت (ذیل مدخل زارتشت) و جز اینها می شود. البته هر آنچه ذیل این مدخلها آمده پذیرفتنی نیست و محققان حوزه های مذکور می توانند آن مطالب را نقد کنند. برای مثال، آنچه درباره زرتشت آمده حاوی مطالب درست و نادرستی است که مؤلف ظاهراً از دیگران شنیده یا در بعضی کتب خوانده و در کتاب خود نقل کرده است.

مؤلف ضمن توضیح بعضی مدخلهای مربوط به گویش شوشتری، گاه قواعدی از صرف و نحو این گویش را بیان کرده است و شاید خود آگاه نبوده است که ناخواسته چه خدمتی به پژوهشهای زبانی روزگاران پس از خود کرده است. اینک بعضی از این موارد:

او ذیل مدخل «خین» (خون در زبان فارسی رسمی) از قلب «واو به یا» سخن گفته است. امروزه، به این فرایند، «ابدال» می گویند. «قلب» جابه جایی واجهاست مانند قفل و قُلَف.

مؤلف فرهنگ حاضر نوشته‌است: «خین به معنی خون است که دم باشد. واو را به یا قلب کردند و خین گفتند به نحوی که در صدر کتاب گذشت».<sup>۱</sup> از این سخن مؤلف، چنین به نظر می‌رسد که او در مقدمه کتاب بحثی در باب نظام آوایی گویش شوشتری داشته‌است اما چون متأسفانه مقدمه کتاب افتاده‌است، نمی‌دانیم وی چه مطالبی در این باره گفته‌است. از دیگر نمونه‌های ابدال که در این کتاب آمده‌است، می‌توان به ابدال «ها» به «حا» اشاره کرد. مؤلف در این مورد نوشته‌است که فحم علاوه بر «آتش خاموش کرده» و «زغال»، «به معنی فهم و ادراک هم آمده‌است چه در فارسی، حروف به هم تبدیل شوند خاصه حای حطی با های هوز و به‌عکس چنانکه حیز که به معنی مخنث باشد در اصل هیز بوده‌است».<sup>۲</sup> لازم به ذکر است که در گویش شوشتری «ح»، حلقی تلفظ می‌شود که این واج را در خط آوانگار با «h» نشان می‌دهند.

همچنین ابدال همزه به «ع» از دیگر موارد ذکر شده در این فرهنگ است؛ مانند: ارس به معنی اشک که در گویش شوشتری «عرس» (ars) تلفظ می‌شود.<sup>۳</sup> او بی‌آنکه قاعده ادغام را مطرح کرده باشد، برای آن نمونه ذکر کرده‌است؛ مانند آنچه ذیل مدخل «دس» بیان کرده‌است که «دس به فتح اول و سکون ثانی مشدد، مخفف دست است...». می‌دانیم که این نمونه، از شواهد ادغام است نه تخفیف. هنوز هم در گویش شوشتری در بعضی از واژه‌های دارای خوشه صامتی «st»، این دو صامت را در هم ادغام می‌کنند و مثلاً «شست» را «شس» و «است» (به معنی استخوان) را «عس» (با ابدال همزه آغازی به عین و ادغام «س» و «ت») می‌گویند.

مؤلف همچنین نمونه تخفیف را در کلمه «دیدان» چنین ذکر کرده‌است: «دیدان به کسر اول به تحتانی کشیده؛ گلخن حمام را گویند و در اصل دوددان بوده، یک دال را محذوف و به قاعده فرس واو را به یا تبدیل کرده‌اند».

او این جمله را مدخل قرار داده‌است: «دژ بازارو آشفته بجوره». در این جمله دو قاعده زبانی را درمی‌یابیم: نخست اینکه در گویش شوشتری وقتی واژه مختوم به مصوت بلند «â» مضاف یا موصوف باشد، این مصوت به مصوت مرکب «ow» ابدال می‌شود؛ پس «بازارو

۲. مدخل فحم.

۱. مدخل خین.

۳. مدخل‌های عرس و ستر (مخفف استر) در فرهنگ حاضر دیده شود.

آشفته» یعنی «بازارهای آشفته». «ow» که صورت ابدال یافته مصوت بلند «ā» است، مخفف نشانه جمع «ها» در زبان رسمی است. دوم اینکه در گویش شوشتری، فعل مضارع اخباری در اغلب موارد از پیشوند «ب» + ماده مضارع + شناسه فعلی ساخته می‌شود. پس «ب» در این گویش همان نقشی را دارد که پیشوند صرفی «می» در زبان رسمی عهده‌دار آن است.

از دیگر مواردی که مؤلف، قواعد گویش شوشتری را - شاید ناخواسته - بر قلم جاری کرده است جاهایی است که «واو عطف» را در ترکیبات عطفی حذف می‌کند؛ مانند «خوش چشم ابرو»<sup>۱</sup> یا «رفت آمد»<sup>۲</sup> که در فارسی رسمی، «خوش چشم و ابرو» و «رفت و آمد» گویند. ذکر این نکته ضروری است که هنوز در گویش شوشتری در چنین ترکیباتی معمولاً کسره به جای واو عطف به کار می‌رود. دور نیست که مؤلف این کتاب نیز همین کسره یعنی کسره عطفی را به کار برده و «رفت آمد» را «رفتِ آمد» استعمال کرده باشد.

مؤلف از ساختار فعل مجهول نیز سخن گفته است و از آنجا که نگارنده این سطور در حاشیه مدخل مذکور مطلب را توضیح داده است، از ذکر مجدد آن پرهیز می‌کند.<sup>۳</sup>

از متن فرهنگ برمی‌آید که ساخت کهن بعضی واژه‌ها در روزگار تألیف این کتاب در گویش شوشتری مستعمل بوده است. برای مثال، مؤلف ذیل مدخل «دیگ» نوشته است: «به کسر اول و سکون ثانی و کاف فارسی؛ به معنی دی باشد که روز گذشته است» و می‌دانیم که «دیگ» به معنی دیروز و روز گذشته در پهلوی نیز dīg بوده است.<sup>۴</sup>

مؤلف در مواردی، واژه «ترسو» را به هیأت کهن آن یعنی «ترسوک» در متن کتاب آورده است<sup>۵</sup> و این استعمال، نمایانگر کاربرد پسوند «سوک» در واژه مذکور و در گویش شوشتری به روزگار تألیف کتاب است. در زمان ما، این واژه با تخفیف صامت «ک» پایانی و به صورت «ترسو» به کار می‌رود. به نوشته راستار گویوا، «سوک» (uk) پسوندی است که در فارسی میانه به کار رفته است.<sup>۶</sup> ذکر کلباسی نوشته است که صورت فارسی میانه این

۱. ذیل مدخل رنجوردار.

۲. ذیل مدخل پاچه ورمالیده.

۳. بنگرید به مدخلهای «رُمه»، «رُمهس» و «سامس» در همین فرهنگ.

۴. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ص ۲۴۶؛ برای شاهد این واژه در یک متن کهن، رشن: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان

فارسی، ص ۱۳۹۴ و همین منبع و صفحه، ذیل دیک.

۵. ذیل مدخلهای زنانه، زن ریش‌دار، شاشو و غردل.

۶. دستور زبان فارسی میانه، ص ۳۶.



پسوند، «-ōg / -ūg بوده است؛ مانند mastōg (مست)، hindūg (هندی)».<sup>۱</sup> این پسوند همان است که در زمان ما بیشتر در زبان فارسی گفتاری کاربرد دارد و در کلماتی مانند ریشو، جیغو، غرغرو و ... دیده می شود.



از نکات شایان ذکر درباره لغت محلی شوشتر این است که مؤلف گاه واژه مستعمل در زبان رسمی را با معادل گویشی آن توضیح می دهد؛ مانند: عطسه که مؤلف، معادل گویشی آن یعنی «آشد» را در معنی آن آورده است.

گاه یک واژه را با دو تلفظ نشان می دهد؛ مانند: چتیک و چتیک. امروزه در گویش شوشتری، چتیک کاربرد دارد.

مؤلف گاه کنایه ای از گویش شوشتری را می آورد اما آن را با تلفظ فارسی رسمی بیان می کند؛ مانند مدخل «سر شستن» که در گویش شوشتری، «سر شُستن» کاربرد دارد.

گاه در حین توضیح و شرح مطلبی، ناخواسته تحت تأثیر گویش خود، فعل جمله را به کار می برد؛ برای مثال ذیل مدخلهای «دم» و «دم و دیم» و «روان»، فعل خواندن را به گونه گویشی آن یعنی «خوندن» به کار برده است.

یکی از نکات درخور ذکر این است که گاه یک واژه گویشی را ذیل مدخل دیگر آورده و معنی کرده است؛ این موارد عبارتند از: تیک (پیشانی) ذیل تیغ، مختار (آلک) ذیل دار، سعبات ذیل دالان، قُلُقُل ذیل دانک و نیز دانکو، دیسان ذیل دبستان، خرپاپو ذیل خرک، بندیر ذیل خر مانده بندیر هَشَه، گُنبه ذیل خُنَبه، دِقِن ذیل دُج، کُچَه ذیل دُج، گَلَه ذیل دره، قوفا ذیل دزک، دَسَر ذیل دس آس، چنگه زدن ذیل دسک، کُلَمک ذیل دس از کلمک بریدن، نِصَبو ذیل ذک، چیک ذیل چک، خشار ذیل دندان به دندان خشارنیدن، چنگه پا ذیل دول گِرَش، وِتد به معنی گذاشت ذیل مدخل رنگی وند و رنگی ورداشت، مار به معنی مادر ذیل ری مارت سیه با، لِر به معنی گردانیدن ذیل زان لِرَنیدن، شِشْت ذیل شش، اَشْکَلو به معنی لغزش پا ذیل شکوخ، چنگه پل به معنی رفتن به چهار دست و پا ذیل غیژ، لو به معنی لب ذیل قفلوه، لَمَج ذیل کاله.

گاه گونه گویشی واژه ای را پس از شرح مدخلی که گونه زبان رسمی آن را ذکر کرده

۱. ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، ص ۱۱۴.

آورده‌است؛ مانند: سیزن (گونه گویشی) ذیل مدخل سوزن.

گاه چند مدخل را که صورتهای مختلف یک واژه‌اند با هم آورده‌است؛ مانند: بَن و بَنه. گاه یک مدخل را دوبار ثبت کرده و توضیح داده‌است و توضیح او ذیل دو مدخل، اندکی در لفظ تفاوت دارد؛ مانند مدخل غَمَاز.

البته گاه آنچه مؤلف به عنوان وجه تسمیه بعضی واژه‌ها بیان کرده عامیانه است مانند آنچه درباره «دنگل» نوشته‌است. لازم به ذکر است که مؤلف دید انتقادی دارد و هر مطلبی را نمی‌پذیرد و گاه صراحتاً مطلبی را بی‌حقیقت و نادرست می‌داند و می‌خواند؛ مانند آنچه درباره سقنقور و سگسار و سمیرم از منابع دیگر ذکر و سپس رد کرده‌است.<sup>۱</sup>

علاوه بر فواید لغوی این متن، بهره‌های دیگری می‌توان از آن گرفت که در اینجا به هر یک اختصاراً اشاره می‌شود:

۱. مؤلف، چندین بازی محلی شوشتر را در متن کتاب آورده‌است. مطمئناً عین همین بازیها یا بازیهای با قدری تفاوت در دیگر مناطق ایران رواج داشته‌است و یا هنوز در بعضی مناطق رواج دارد. بررسی این موارد می‌تواند برای پژوهشهای حوزه فرهنگ عامه مفید باشد. بعضی از این بازیها ورزش جسمی است (مانند راقراق) و بعضی ورزش فکری (مانند رسم).

۲. پاره‌ای از آداب و رسوم محلی شوشتر در متن کتاب ذکر شده‌است. این مقدار در تاریخ پژوهشهای مردم‌شناسی مفید است؛ مانند آنچه ذیل مدخل «سر تابوتی» درباب آراستن تابوت با رخت انجام می‌دادند. یا آنچه ذیل مدخل زیربالشی آمده‌است.

۳. اطلاعات جغرافیایی کتاب، درخور توجه است. در متن فرهنگ حاضر می‌خوانیم که «دهلران» از توابع فیلی است. این شهر اکنون و در تقسیمات کشوری در استان ایلام واقع است. اطلاعاتی از این دست در مطالعات جغرافیای تاریخی شایان توجه و مفید و مغتنم است.

۴. اطلاعات تاریخی، هرچند اندک، درباره بعضی اشخاص حائز اهمیت است. مثلاً آنچه درباره موبد فیروز گفته<sup>۲</sup> و یا آنچه درباره آصف‌الدوله نوشته‌است.<sup>۳</sup>

۲. ذیل مدخل رقعه کژدم.

۱. بنگرید به ذیل هر کدام از این مدخلها.

۳. ذیل مدخل شب‌دیز.

۵. همچنانکه پیشتر گفته شد، مواردی از نکات صرفی و نحوی گویش شوشتری در خلال کتاب آمده است که گرچه اندک است لیکن برای مطالعات گویشی بسیار مفید و مهم است. اینها مهم ترین بهره‌هایی است که می‌توان از این کتاب برد.

## ۶. واژه‌های گویشی مشترک این کتاب با چند کتاب دیگر

بعضی از واژه‌های فرهنگ حاضر در سه متن فارسی دیگر دیده می‌شود. آن سه متن عبارتند از: تذکره شوشتر و طلسم سلطانی اثر سید عبدالله جزایری و تحفة العالم نوشته میر عبداللطیف شوشتری. چنانکه در بحث «مؤلف کتاب» در همین مقدمه گفته شد، سید عبدالله عموی مؤلف فرهنگ حاضر است.

نگارنده، بسیاری از آثار مکتوب در شوشتر را مطالعه کرده است لیکن تا زمان نوشتن این مقدمه جز در سه کتاب پیشگفته، واژه‌های گویش شوشتری را که با کتاب حاضر مشترک باشد، در اثر دیگری که در حوزه شوشتر نوشته شده باشد، ندیده است. البته در کتاب دیگری نیز واژه‌هایی دیده می‌شود که با بعضی از واژه‌های لغت محلی شوشتر مشترک است و آن، کتاب التلخیص ابو هلال عسکری است. ابو هلال اهل شهر عسکر مکرّم است. ویرانه‌های این شهر در جنوب شرقی شوشتر باقی است. به روزگار ما، در نزدیکی عسکر، قریه بند قیر واقع است.

اینک در ابتدا واژه‌های مشترک سه کتاب نخست و لغت محلی شوشتر را به ترتیب الفبا ذکر می‌کنیم و پس از آن، به مشترکات دو کتاب التلخیص و لغت محلی شوشتر می‌پردازیم؛ با ذکر این نکته که ابتدا عبارت لغت محلی شوشتر را می‌آوریم و سپس عبارت هر یک از این چند اثر را:

بُئَل: «حیوانی است سیاه و به عربی جعل گویند».<sup>۱</sup>

«نمدمال به روزگار خود گرفتارتر از بُئَل در پشم».<sup>۲</sup>

براز: مؤلف، درباره «دوبرازان» نوشته است: «مخفف دوبرادران است...».<sup>۳</sup>

۱. مدخل بُئَل. ۲. تذکره شوشتر، ص ۱۷۴.

۳. مدخل دوبرازان.

در یکی از نسخه‌های خطی تذکره شوشتر که به تصریح کاتب در ۱۷ ربیع الاول تا اول رمضان ۱۱۹۲ قمری یعنی ۱۹ سال پس از وفات سید عبدالله و از روی خط او استنساخ شده است،<sup>۱</sup> کلمه «برادر»، برار نوشته شده است. اگر کاتب هنگام استنساخ اشتباه نکرده باشد، باید گفت که سید عبدالله جزایری، این کلمه را به گونه گویشی آن به کار برده است. جمله سید عبدالله این است: او [سید نعمت‌الله] را سه برار بوده است.<sup>۲</sup>

چاله: مؤلف به مناسبت ذکر رشاد، معادل گویشی آن یعنی چاله و معادل فارسی آن یعنی تریزک را ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

سید عبدالله جزایری شوشتری، مدلولات مریخ را برشمرده و نوشته است: «... از نباتات هر چه حرارت و حدّت او غالب باشد مانند فلفل و سقمونیا و بقم و زیره و چاله و سیر و پیاز و گندنا و ترب و سداب ...»<sup>۴</sup>

چلسمه: مؤلف، چلسمه را به گونه‌ای تعریف کرده که پیداست ترکیبی از تنقالات است. عبارت او این است: «خوردنی است اندک از میوه خشک مانند انچوپچک و بنک و امثال آنها».<sup>۵</sup>

سید عبدالله در وصف قحطی شوشتر به روزگار نادرشاه دریاب وضعیت هر یک از طبقات و اصناف شوشتر در آن زمانه سخت، جمله‌ای نوشته است. او درباره فروشندۀ تنقالات می‌نویسد: «چلسمه‌ای از خجالت اسم بی‌مسمی شرمند و خورده‌فروش را آه در بساط نمند».<sup>۶</sup>

۱. تذکره شوشتر، ص ۴۸، مقدمه مصحح.

۲. همان، ص ۱۳۴. راقم این سطور و مصحح تذکره شوشتر، «برادر» را در متن گذارده و «برار» را به عنوان نسخه‌بدل آورده است.

۳. ذیل رشاد. ۴. طلسم سلطانی، ص ۹۸.

۵. ذیل چلسمه.

۶. تذکره شوشتر، ص ۱۷۴. درباره این کلمه از قلم راقم اشتباهی صادر شده است و آن را شکم‌پرست و پرخور معنی کرده است (تذکره شوشتر، ص ۳۶۸). حقیقت آن است که چون در نسخه‌های خطی تذکره شوشتر یاء نسبت در املائی کلمات مختوم به «ه»، «ه» نوشته نشده، مرا این سهو دست داد که کلمه مذکور را چنین بخوانم و معنی کنم. صورت درست این کلمه در متن تذکره شوشتر، «چلسمه‌ای» با یاء نسبت است یعنی فروشندۀ چلسمه. معنی جمله مذکور در متن این است: فروشندۀ چلسمه از اسم بی‌مسمای خود که فروشندۀ تنقالات ترکیبی است اما در قحطی دست او خالی است، خجالت و شرمند است. لازم به ذکر است که چلسمه مرکب است از چل (صفت شمارشی) و اسم و پسوند «ه». ذکر این حاشیه برای رفع آن تعلیقه اشتباه نگارنده در تذکره شوشتر بود.

**شِلک:** مؤلف لغت محلی شوشتر، ذیل مدخل «شِلک»<sup>۱</sup> نوشته است: «... به کسر اول و ثانی مشدد؛ ... خالی کردن تفنگچیان تفنگهای خود را باشد.» بنا بر این تلفظ این واژه در آن زمان «شِلک» بوده است.

میر عبداللطیف شوشتری نیز این واژه را به این صورت به کار برده است: «در شِلک اول آنقدر مرد و مرکب به آتش فنا سوخت که از تعداد درگذشت»<sup>۲</sup>.

**غاچ:** صاحب لغت محلی شوشتر، این واژه را چند بار به کار برده است. درباره «داری کرم»<sup>۳</sup> نوشته است: «این، غیر از غاچ معمولی است که به عربی فطر الارض خوانند»<sup>۴</sup>. درباره سماروخ (و گونه دیگر آن یعنی سماروغ) نوشته است: «غاچ را گویند و آن را خایه دیس و کلاه دیوان هم خوانند...»<sup>۵</sup>.

جایی نیز که آن را مدخل قرار داده نوشته است: «به جیم فارسی بر وزن تاج؛ رستنی را گویند که در بهار در صحراها زمین را شکافد و بیرون آید به شکل کلاه فرنگی و آن را به عربی فطر و به فارسی سماروغ و کلاه دیوان نیز گویند»<sup>۶</sup>.

درباره «غارچ» نوشته است: «به معنی غاچ است که فطر و سماروغ باشد و عراقیان به سبب قرب مخرج قارچ گویند»<sup>۷</sup>.

سید عبدالله نیز نوشته است: «هر یک از امزجه معدن و نبات و حیوان و انسان مشتمل باشد بر مراتب بسیار که عرض مزاج گویند و آخر مراتب هر یک متصل باشد به اوایل مراتب مزاج مابعد و اوایل مراتب مابعد متصل به اواخر ماقبل مانند ... غاچ که به عربی کماه گویند که نباتی است معدنی»<sup>۸</sup>.

امروز هم در گویش شوشتری به این گیاه، غاچ می گویند. گشیدن: مؤلف یک بار این کلمه را که گونه گویی «گشودن» (با ابدال u به i) است به کار برده است.<sup>۹</sup>

۱. با سه تلفظ: شِلک به معنی کرم سیاه در آبهای ایستاده، شِلک در معنی گل تیره سیاه چسبنده و شِلک به معنی خالی کردن تفنگها.

۲. تحفه العالم، ص ۲۲۶.

۳. داروی کرم در زبان فارسی.

۴. ذیل سماروخ.

۵. ذیل داری کرم.

۶. ذیل غارچ.

۷. ذیل غاچ.

۸. مدخل او گشیدن.

۹. طلسم سلطانی، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

سید عبدالله جزایری شعری از ملا هادی قوأس را در تذکرهٔ شوشتر نقل کرده‌است که شاعر، فعل نهی اول شخص مفرد از مصدر گشیدن یعنی «مگش» به معنی «باز مکن» را در آن به کار برده‌است. بیتی که کلمهٔ مورد نظر در آن به کار رفته این است:

من و صبا تو پریشان مساز و سرگردان      خدای را مگش از زلف تابدار گره<sup>۱</sup>

سپس غزلی از خود به همان وزن و قافیه و ردیف آورده‌است که در مطلع آن، فعل مضارع سوم شخص غایب از مصدر «گشیدن» یعنی «گشدد» به معنی «بگشاید» آمده‌است:

صبا گشدد چو از آن زلف مشکبار گره      زند ز شرم به ناف آهو تار گره<sup>۲</sup>

اما در همان غزل دو بیت هست که لفظ «گشاده» یعنی گونهٔ زبان رسمی در آن به کار رفته‌است نه «گشیده» که گونهٔ گویشی است:

شمیم پیرهن یوسف است پنداری      گشاده‌است ز بند قبا نگار گره

نسیم صبح چه بوی بهشت روح‌افزاست      مگر ز چاک گریبان گشاده یار گره<sup>۳</sup>

لقلق: مؤلف فرهنگ حاضر این کلمه را دو بار در متن به کار برده‌است؛ یکبار آنجا که می‌نویسد: قارقار «آواز لقلق و قاز و کلاغ و امثال آن»<sup>۴</sup> است و بار دیگر آنجا که سخن از ابزار نوشتن در «یورپ و کلّ ممالک فرنگ» است که «با پر لقلق و پر قاز نویسند و مانند قلم یک طرف آن که محجوف است تراشند و استعمال کنند».<sup>۵</sup>

سید عبدالله جزایری، مدلولات «دلو» را برشمرده که از حیوانات، «سمور و سنجاب و روباه و موش و گربه و سگ آبی و عقاب و کلاغ و لقلق و بوم و جغد و مرغان آبی خاصهٔ مرغایان سیاه» باشند.

مُتدّه: گونهٔ گویشی «مانده» به دو معنی، هم باقی مانده و هم خسته که مؤلف لغت محلی شوشتر در مدخل «روز گرده کُچ ما شو بگرده کُچ ما منده نبیند کُچ ما» به کار برده‌است. سید عبدالله نیز این واژه را یک بار در تذکرهٔ شوشتر به صیغهٔ منفی به کار برده‌است و دو بار به صیغهٔ مثبت در طلسم سلطانی:

۱. تذکرهٔ شوشتر، ص ۲۲۶.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

۴. ذیل قارقار.

۵. ذیل قلم.

۶. طلسم سلطانی، ص ۱۱۵.

«چلسمه‌ای از خجالت اسم بی‌مسمی شرمند و خورده‌فروش را آه در بساط نمند».<sup>۱</sup>  
 «هیكل زهره در بلده صنعا منجمله یمن؛ بانی آن ضحاک بود و در ایام خلافت عثمان  
 ایضاً خراب شده. چون مسلمانان روا نداشتند که خاک آن را در ابنیه و عمارات خود صرف  
 نمایند، تلی عظیم از آن بجا منده الی الان باقی است».<sup>۲</sup>

«روزی صورت این معنی در آینه ضمیر منیرش انطباق پذیرفته که از روی زمین جائی  
 منده باشد که سم ستوران نصرت‌مآثر به آن نرسیده و در تحت قلمرو امنای گردون‌عدت  
 داخل نگردیده؟»<sup>۳</sup>

از دیگر واژه‌های به کار رفته در لغت محلی شوشتر، واژه «کلند» است که در تذکره  
 شوشتر نیز به کار رفته است. در زبان فارسی این واژه به ضم اول و فتح دوم یعنی کلند به  
 کار می‌رود و در گویش شوشتری به کسر اول و دوم یعنی کلند. چون در نسخه خطی لغت  
 محلی شوشتر و نیز آن تعداد از نسخه‌های تذکره شوشتر که نگارنده دیده است هیچگونه  
 حرکتی برای حرف اول و دوم این کلمه نگذاشته‌اند، نمی‌دانیم سید عبدالله و نویسند  
 فرهنگ حاضر، این کلمه را با تلفظ فارسی رسمی به کار برده‌اند یا گونه گویشی آن را مد  
 نظر داشته‌اند؟

مؤلف لغت محلی شوشتر این کلمه را ذیل مدخلهای بیل، رُج، سردابه (دو بار)، شبستان  
 و شوادان به کار برده است.

سید عبدالله جزایری واژه مذکور را در این جمله به کار برده است: «هنوز آثار کلند بر  
 بعض اطراف آن [کوهی که الحال بقعه سید محمد گیاه‌خور بر آن واقع است] نمایان  
 است».<sup>۴</sup>

اینک می‌پردازیم به واژه‌هایی که در دو کتاب التلخیص ابوهلال عسکری و لغت محلی  
 شوشتر مشترک است. ذکر این نکته لازم است که کلمات التلخیص از تحقیق ممتع استاد  
 دکتر علی‌اشرف صادقی استخراج شده است.<sup>۵</sup>

۱. تذکره شوشتر، ص ۱۷۴.

۲. طلسم سلطانی، ص ۱۱۵.

۳. همان، ص ۱۳۴.

۴. تذکره شوشتر، ص ۸۱.

۵. مقاله استاد صادقی با عنوان «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری» در کتاب مسائل تاریخی زبان فارسی،  
 صص ۱۹۸-۱۶۵ منتشر شده است.

بی: این واژه در گویش شوشتری bē (با یاء مجهول) تلفظ می‌شود و به معنی عروس است. مؤلف نوشته‌است که عروسک سرخپوش را «لال‌بی» گویند.<sup>۱</sup> این واژه، گونه‌ی گویشی «بیوگ» فارسی است.

ابوهلال در معنی «الکته» نوشته‌است: «امراة الاخ... و هی تسمی بالفارسیة همیبو».<sup>۲</sup> استاد صادقی نوشته‌اند: «همیبو به احتمال قوی تصحیف همیبو است اما همیبو به معنی جاری است نه زن برادر».<sup>۳</sup>

لازم به ذکر است که در گویش شوشتری امروز، همیبو یا جاری را همیبهی (hambihī) می‌گویند و شخص از عروس خود با عنوان «بیم» (bēyom) یعنی عروس‌م و از عروس دیگری - مثلاً عروس علی - با عنوان «بی علی» (bē<sup>4</sup> ali = عروس علی) یاد می‌کند.

تیر: مؤلف، یکی از معانی شاخ را «شاه‌تیر» نوشته‌است و در تعریف شاه‌تیر گفته‌است: «آن چوبی باشد بزرگ و دراز که بام خانه را بدان پوشند».<sup>۴</sup>

ابوهلال عسکری در تعریف الجائر نوشته‌است: «الخشبۃ التي یقال لها بالفارسیة تیر، توضع علی رؤوس الحیطان وینی علیها».<sup>۵</sup>

خنب: مؤلف، «خنب» را ظرفی که آب یا شراب در آن کنند تعریف کرده‌است.<sup>۶</sup> ابوهلال درباره‌ی «الخَب» نوشته‌است: «و قال بعضهم هو فارسی معرب و انما هو خنب».<sup>۷</sup>

گفتنی است تا حدود سال ۱۳۶۰ شمسی، خانواده‌ها در نواحی گرم خوزستان گونه‌ای از خُم را به کار می‌بردند و آب آشامیدنی در آن می‌ریختند که به آن «خُبانه» می‌گفتند. سه‌پایه‌ای نیز که خُبانه بر آن قرار می‌گرفت، مَلّار می‌نامیدند.

شادروان امام شوشتری، «خُب» را «ظرف سفالین بزرگ که ته تنگ و سر گشادی دارد»<sup>۸</sup> تعریف کرده و «خُبانه» را «حب کوچک» که «برای جمع‌آوری آب صاف در زیر چهارپایه حب بزرگ می‌نهند تا قطره‌های آب که از حب می‌تراود در آن جمع شود».<sup>۹</sup>

۱. مدخل عروسک.

۲. «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، ص ۱۷۱.

۳. همانجا.

۴. ذیل شاخ.

۵. ذیل خنب.

۶. «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، ص ۱۷۴.

۷. «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، ص ۱۸۸.

۸. همان، ص ۱۸۹.

۹. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، ص ۱۸۸.